آدرس مقاله در پایگاه مجلات تخصصی نور: مجله شعر » بهار 1383 - شماره 35 (از صفحه 93 تا 93)

URL : http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=201149

عنوان مقاله: برای گلی اما آفتابگردان (مجموعه شعر م . مؤید) (1 صفحه)

نویسنده : حبیبی، محمد اسماعیل

چکیده :

کلمات کلیدی :

شعر » شماره 35 (صفحه 93)

--------------------------------------------------------------------------------

محمد اسماعیل حبیبی(به تصویر صفحه مراجعه شود)

برای گلی امّا آفتابگردان

مجموعه شعر م.مؤید

(به تصویر صفحه مراجعه شود) جان آگاه نمی‏تواند،تخیل‏ ناآگاه داشته باشد.نمی‏تواند عاطفه‏ای سخیف را میزبان باشد.

خورشید می‏شود و نگاه می‏کند می‏چرخد و نگاه می‏کند.به تمام‏ گلهایش.به آفتاب و آفتابگردان. گلی اما آفتابگردان.چهار سوی‏ تماشا را فرمان دارد.

(قهوه‏یی و هاشورش سرخ سوخته و زرد/و آفتاب/و آفتابگردان...)

حضور آگاه،بینش شاعرانه و شهود7عاطفه و خیال،ماحصل جان«بیننده»است.

زبان و بیان،ساختار و متن تمام حضورشان را مدیون رصد کردن آن«جان بیننده» از چشم‏اندازهای متنوع و متفاوت‏اند.چندانکه سطرها و کلیت اثر،از آنجا که از منظری‏ شهودی شکل گرفته‏اند،ارتقایی از واژه‏چینی به واژه‏بینی خواهند داشت.

هنگامی که روح در پیرامون رخنه می‏کند و پیرامون را جانب‏دار می‏نماید،فرایند و بازخوردی دیگرگون را در محیط حضور خود ایجاد می‏کند.دیدی دیگرگون،صدایی‏ دیگرگون...و سرانجام نوشتاری دیگرگون و آنقدر ادامه می‏یابد که به رستاخیز باور پذیری می‏انجامد.مهمی که شنیدار را به دیدار ارتقاء می‏بخشد و کلام را زندگی‏ می‏بخشد.جان آگاه نمی‏تواند،تخیل ناآگاه داشته باشد.نمی‏تواند عاطفه‏ای سخیف‏ را میزبان باشد.و خلاصه آنکهنباید به«هیچ»تن دهد.بلکه از دل«هیچ»همه را فرامی‏خواند.هیچ به همه شمول دارد،مجوز زیست با جان آگاه است و«آنی»که به‏ هیچ مجالی انگاشتن به همه‏چیز را می‏دهد.

خاطره‏هلا را با«آن»فرا می‏خواند و شاکله تصور و تصویر می‏پوشاند.کلمه راه‏ می‏افتد.سطر ادامه می‏یابد و«شعر»زاده می‏شود.اثری که،سری در فراسوی بی‏نهایت‏ موسیقی دارد.تأمل و تکثر نقاشی را جلوه می‏دهد.هیبت و ابهت تجسمی را با خود دارد.و همان«هیچ»فرا خوانده شده است،کلمه است،آشوب است.همگانی خلقت‏ را پوشیده است و کسی نمی‏داندوفقط کشف می‏شود.در میان گذاشتنی نیست. خودش می‏داند و بس

چه دانستن مظلومانه‏ای....!چه هیچ پر و بال گشوده‏ای....!

خورشید می‏شود و نگاه می‏کند می‏چرخد و نگاه می‏کند.به تمام گلهایش.به‏ آفتاب و آفتابگردان.گلی اما آفتابگردان.چهار سوی تماشا را فرمان دارد.نگریستن‏ و نوشتن.شناسنامهء نبات و حیاط را ثبت کرده است.نوشته است.می‏داند و می‏داند که کلمه آبروی خلقت است.مشیت این همه زیستی است.گاه در مسیرش به باد بر می‏خورد.به باد و«گداختگی مس»را می‏شناسد.جلوی رنگها را که در تشرف نگاه‏ و نوشتن گونه‏گون می‏شوند.یکی نیست.نگران یکی است.گشودگی آسمان است. همه است.

فریاد منقطع گلها را می‏شنود....نرگس هنوز را....«نسترن...نسترن را»و هزاران درچه‏ای که به درچه‏ای دیگر گشوده می‏شوند.بخشیده می‏شوند تکرار می‏شوند و«شن.شن...شن...»تکرار بی‏امان نگریستن.تکرار ملایم نوشتن. جاودانه شدن و این همانی صداها و کانونهای گوش‏به‏زنگ صدا تأویل مداوم کلمه. محدودیت جانی ندارد.«اثری گشود».با هزار بار تمایل نو شدن محو.بطنی نو در بستر زبان.شهودی تازه در روند بیان.گلوی کودکانهء تکرار«تو»فراموشی تو.

از خودگذشتگی صدای اول.مجال بروز صداها.تحمل حلول اندیشه در جسم. فروتنی متن در جشن ثلاثه.و درک شدن.بدن میانجی‏گری دیگری.مکالمه با خود و متن.تفاهم معنا و درک شدن و این تقدس متن است.آشتی همگانی با متن.در تمام مراحل پیدایش تا شنیده شدن.

تا دیده شدن

تا باد

و آفتاب

و آفتابگردان

و زرد

و هاشوری سوخته

و قهوه‏یی